

متن پرسش

سلام علیکم و رحمت الله: سزاوار است که خداوند را به پاس آفرینش وجود پربرکت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم شکرگزار باشیم؛ آن رسول آخرالزمانی که چنان کافی و حاضرند که پس از ایشان هیچ پیامبری نیاز نبود، چرا که خود آن حضرت (روحی فداه) تا قیامت نزد هر انسانی که باید هدایت یابد، حاضرند. راستش را بخواهید، ما هرگز آن قدر پاک و شایسته این موهبت‌های الهی نبودیم، و این کمبود را خداوند با وجود مقدس رسول الله جبران فرمود و بنده حقیر اینها را لطف محمدی صلوات الله علیهم از جانب خداوند متعال میابم. و بیاوید یاد عزیزان ازدست‌رفته‌مان را گرمی بداریم؛ شهیدان بزرگواری چون جلال افشار و حجی، و همه آن‌هایی که دلمان برای دیدارشان بی‌تاب است. گاهی نمی‌فهمیم شوق رسیدنشان به ما بیشتر است، یا اشتیاق ما به ایشان. حقیقتا اینان سربازان خالص و مطیع آن حضرتند. حال با این معجزه‌های الهی که جز لطف خدا نیست، اگر مولانای بزرگ در میان ما بود، شاید این شعر را می‌سرود و متذکر یاران انقلاب الالخصوص مقام معظم رهبری حفظه الله تعالی می‌شد، رهبری که تحیر می‌کنم از این همه دقت عزم بزرگ که خداوند به ایشان عطا فرموده: هَلْه هُش دار که در شهز دو سه طَزارند / که به تدبیر کُلّه از سَرِ مه بردارند / دو سه رندند که، هُشیاز دل و، سَرمستند / که فَلَک را به یکی عربده، در چرخ آرند / سَرِ دهانند که تا سَرِ نَدِهی، سَرِ نَدهند / ساقیانند که انگور نمی‌افشارند / یارِ آن صورتِ غیبند که جان، طالب اوست / همچو چشم خوش او خیره کُش و بیمارند / صورتی‌اند ولی، دشمن صورت‌هایند / در جهانند ولی، از دو جهان، بیزارند / همچو شیران، بَدَرائند و به لب، می‌خندند / دشمن همدگرند و، به حقیقت، یارند / خَرَفروشانه یکی با دگری در جنگند / لیک چون وانگری، مُتَفَقِ یک کارند / همچو خورشید همه روز نظر می‌بخشند / مَثَلِ ماه و ستاره همه شب سَیّارند / گر به کَفِ خاک بگیرند زَرِ سرخ شود / روز گندم دَرَوند آر چه به شب، جو کارند / دلبرانند که دل بَر ندهد بی بَرشان / سَرورانند که بیرون ز سَر و دستارند / شَکرانند که در معده، نگردند تُرُش / شاکرانند و از آن یاز، چه برخوردارند / مَرْدُمی کن، برو از خدمتشان، مَرْدُم شو / زان که این مَرْدُم دیگر، همه، مَرْدُم‌خوارند / بَس کن و، بیش مگو، گرچه دهان پُر سُخَنست / زان که این حرف و دَم و قافیه، هم آغیارند.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: اگر رابطه‌ای بین مسئله داشتن و مسئولیت داشتن هست، که هست. مسئله ما در این تاریخ چیست و مسئولیت ما کدام است؟ آیا می‌توان با ظهور انقلاب اسلامی به

امکانی فکر کرد که مقابل ما گشوده شده به عنوان افق تازه‌ای که مدّ نظر ما آمده تا به زندگی دیگری ما را راهنمایی کند، ورای زندگی غرب‌زدگی کنونی؟ چه چیزی در تاریخ ما با انقلاب اسلامی رخ داده است که نه زندگی گذشته می‌تواند کفاف بودن ما را به ما بدهد و نه زیست جهان مدرن چنین توانایی را دارد؟ آیا نوعی آمادگی در راستای اتحاد ظاهر و باطن و تحولی در جان‌ها در حال وقوع نیست تا انسان شأن حقیقی خود را باز یابد و انسانی شود که سیاست او عین دیانت او گردد؟ همه چیز حکایت از آن دارد که مسئله ما گشوده‌شدن به آینده‌ای است که در حال تولد انسان جدیدی است، برای عبور از بی‌اخلاقی‌ها که ما را فرا گرفته، باید به انسانی فکر کرد که با انقلاب اسلامی در حال به ظهور آمدن است و همچنان که متذکر شدید شهید حججی و حاج قاسم سلیمانی نماد چنین انسانی است. موفق باشید